بررسی گذشته و آینده ایران در پس حوادث دی ماه در گفت‌وگو با مقصود فراستخواه

باید از جامعه دفاع کرد

گفت‌وگو با دکتر مقصود فراستخواه، کنکاشی است درباره حوادث دی‌ماه، با محوریت این پرسش‌ها: «چرا این گونه شد؟»، «چه وضعیتی پیش روی جامعه است؟» و «چه باید کرد؟» در سه دهه گذشته کتاب‌های «دین و جامعه»، «ذهن و همه چیز»، «ما ایرانیان» و «کنشگران مرزی» دکتر فراستخواه مسیر تازه‌ای به جریان فکری ایران داده است.

گفت‌وگو

مرتضی گل پور
معاون سردبیر

عکس: رضا مصطوری / ایران

می‌خواهیم ریشه‌های خشونت را در زمانه عسرت و زوال سیاست واکاوی کنیم. در جامعه‌ای که به سدی، مولوی، حافظ و فردوسی مفتخر است، وقوع خشونت حوادث اخیر بسیار ثقیل است. اینکه تأکید می‌شود این خشونت در زمانه عسرت سیاست به وقوع پیوسته، ناظر بر این است که در تاریخ بشر، دلیل شکل‌گیری «سیاست» و «فلسفه»، مهار خشونت در جامعه بوده است. سیاست به معنای مدرن که از ماکیاولی و هابز شروع می‌شود، همین هدف را دنبال می‌کند؛ یعنی چه کنیم تا شیوه‌هایی برای حل مسائل بیابیم که جامعه برای حل مسائل به شیوه‌های خشونت‌آمیز متوسل نشود. لذا اولین سؤال این است که در جامعه‌ای مانند جامعه ما، چه قرائت‌هایی طی می‌شود که «سیاست» در ابقای کارکرد مؤثر خشونت ناکام می‌ماند؟

فارغ از داوری اخلاقی درباره خشونت، داوری دیگر درباره خشونت وجود دارد مبنی بر اینکه خشونت یک رذیلت است و با خشونت به جایی نمی‌رسیم، یعنی نمی‌توان با خشونت، دموکراسی یا یک زندگی رضایت‌بخش عمومی و پایدار تولید کرد. بنابراین؛ اینکه باید بکوشیم مسائل خود را بدون توسل به خشونت حل کنیم یا اهداف اجتماعی خود را بدون توسل به خشونت دنبال کنیم، لزوماً یک داوری اخلاقی نیست. البته که داوری اخلاقی درباره خشونت جهانشمول است و یک اجماع جهانشمول درباره رذیلت خشونت، فضیلت پرهیز از خشونت و ضرورت مصون نگاه داشتن جامعه از خشونت وجود دارد. این داوری اخلاقی جهانشمول، ناظر بر تعریف «اخلاق» به مثابه یک نهاد اجتماعی است. در «اخلاق به مثابه یک نهاد اجتماعی»؛ انسان به طور تاریخی یاد گرفته است با اخلاق زندگی کند تا زندگی‌اش پرثمر شود، یعنی انسان‌ها با یادگیری اجتماعی و تاریخی آموخته‌اند که «اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند.»

منظور از «اخلاق به مثابه یک نهاد اجتماعی»، یعنی اخلاق ضابطه کنشی یا دیگری با ضابطه فردی رفتار در جامعه است. اخلاق در این معنی، یعنی تنظیم مناسبات با دیگری، احترام به خود و دیگری و اساساً احترام به شأن «بودن»، اما فارغ از این داوری، مسأله این است که اساساً خشونت به صورت اجتماعی ساخته می‌شود. خشونت یک سازه اجتماعی است و می‌بایست تحلیلی واقع‌گرایانه از خشونت ارائه کرد تا دریابیم در چه جامعه، خشونت جلوه ساختاری پیدا می‌کند و چطور ساختاری می‌شود. برای پاسخ به این سؤال، باید به تحلیل دینامیکی و سیستمی خشونت بپردازیم، یعنی اکوسیستمی را تحلیل کنیم که از درون آن چرخه خشونت شکل می‌گیرد. نباید خشونت را به برائت‌سازی تقلیل داد، بلکه باید به آن به مثابه یک نهاد اجتماعی نگریست. در چنین تحلیلی، گام اول این مسأله است که آنچه جامعه‌ای را از خشونت دور نگاه می‌دارد، نوعی «دهنیت» یا «سوژگی» معنی می‌دهد؛ زیرا subjective well being یا subjective well being جمعی است، یعنی ذهنیتی که ناظر بر خشونت یک رذیلت است و با خشونت به جایی نمی‌رسیم، یعنی نمی‌توان با خشونت، دموکراسی یا یک زندگی رضایت‌بخش عمومی و پایدار تولید کرد. بنابراین؛ اینکه باید بکوشیم مسائل خود را بدون توسل به خشونت حل کنیم یا اهداف اجتماعی خود را بدون توسل به خشونت دنبال کنیم، لزوماً یک داوری اخلاقی نیست. البته که داوری اخلاقی درباره خشونت جهانشمول است و یک اجماع جهانشمول درباره رذیلت خشونت، فضیلت پرهیز از خشونت و ضرورت مصون نگاه داشتن جامعه از خشونت وجود دارد. این داوری اخلاقی جهانشمول، ناظر بر تعریف «اخلاق» به مثابه یک نهاد اجتماعی است. در «اخلاق به مثابه یک نهاد اجتماعی»؛ انسان به طور تاریخی یاد گرفته است با اخلاق زندگی کند تا زندگی‌اش پرثمر شود، یعنی انسان‌ها با یادگیری اجتماعی و تاریخی آموخته‌اند که «اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند.»

دیگری با ضابطه فردی رفتار در جامعه است. اخلاق در این معنی، یعنی تنظیم مناسبات با دیگری، احترام به خود و دیگری و اساساً احترام به شأن «بودن»، اما فارغ از این داوری، مسأله این است که اساساً خشونت به صورت اجتماعی ساخته می‌شود. خشونت یک سازه اجتماعی است و می‌بایست تحلیلی واقع‌گرایانه از خشونت ارائه کرد تا دریابیم در چه جامعه، خشونت جلوه ساختاری پیدا می‌کند و چطور ساختاری می‌شود. برای پاسخ به این سؤال، باید به تحلیل دینامیکی و سیستمی خشونت بپردازیم، یعنی اکوسیستمی را تحلیل کنیم که از درون آن چرخه خشونت شکل می‌گیرد. نباید خشونت را به برائت‌سازی تقلیل داد، بلکه باید به آن به مثابه یک نهاد اجتماعی نگریست. در چنین تحلیلی، گام اول این مسأله است که آنچه جامعه‌ای را از خشونت دور نگاه می‌دارد، نوعی «دهنیت» یا «سوژگی» معنی می‌دهد؛ زیرا subjective well being جمعی است، یعنی ذهنیتی که ناظر بر خشونت یک رذیلت است و با خشونت به جایی نمی‌رسیم، یعنی نمی‌توان با خشونت، دموکراسی یا یک زندگی رضایت‌بخش عمومی و پایدار تولید کرد. بنابراین؛ اینکه باید بکوشیم مسائل خود را بدون توسل به خشونت حل کنیم یا اهداف اجتماعی خود را بدون توسل به خشونت دنبال کنیم، لزوماً یک داوری اخلاقی نیست. البته که داوری اخلاقی درباره خشونت جهانشمول است و یک اجماع جهانشمول درباره رذیلت خشونت، فضیلت پرهیز از خشونت و ضرورت مصون نگاه داشتن جامعه از خشونت وجود دارد. این داوری اخلاقی جهانشمول، ناظر بر تعریف «اخلاق» به مثابه یک نهاد اجتماعی است. در «اخلاق به مثابه یک نهاد اجتماعی»؛ انسان به طور تاریخی یاد گرفته است با اخلاق زندگی کند تا زندگی‌اش پرثمر شود، یعنی انسان‌ها با یادگیری اجتماعی و تاریخی آموخته‌اند که «اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند.»

منظور از «اخلاق به مثابه یک نهاد اجتماعی»، یعنی اخلاق ضابطه کنشی یا